

طراح، گویی به تصویر کردن شخصیت ها و فضاهای دهشتناک نوشته های کافکا برخاسته است.

مینا خلوتی

داود شهیدی را چند سالی است که می شناسیم و آثار او را در روزنامه ها و مجله ها و ماهنامه ها بسیار دیده ایم و نمایشگاه آثار او در نگارخانه) لیتو (اولین نمایشگاه اوست. شهیدی در این نمایشگاه) انسان را در هزار پنهان وجودش (نشان می دهد. کابوس ها و اضطراب ها و درگیری هایی که، انسان را از درون می شوراند و سرانجام راهی به بیرون می یابد و او را به بیان تظاهرات اندیشه هایش می نشاند. اندیشه هایی که او را در میان گرفته اند و هربار به سویی می کشانند. اندیشه هایی که نمی توان از دست آنها خلاص شد و راه به جایی برد. اندیشه هایی که نمی توان به) انسان امروز (واکنون منسوبشان دانست، بلکه اندیشه هایی است که در طول تاریخ انسان را لحظه یی تنها و آزاد نگذاشته است. اما همه این مسائل، از آگاهی برمی خیزد. آگاهی یی که از دلسوزی به حال خود) سرنوشت انسان (شکل می گیرد. اما این دیگر تجربه نیست، بلکه درد است، درد بی سرانجامی که باطل اباطیل، همه چیز باطل است و) مرگ (روی دیگر این سکه هاست سکه یی که دو رویش به یک سان، ماهیت وجودی انسان را از خلقتش و خلاقیتش مطرح می کند.

داود شهیدی، به انسان می اندیشد. موجودی دوزخی که دربرخ زندگی می کند، انسانی که هزاران اندیشه اش) در هزار پنهان وجودش (همچنان) درد در میان زخم (روحش را می فرساید و سرانجام به زمین گرمش می زند. انسانی که در طول تاریخ ره به جایی نبرده است و همچنان در غرقاب اضطرابش دست و پا می زند و تنها) مرگ (می تواند باعث رهاییش شود. هرچند مرگ و اندیشیدن به آن یکی از علت های اساسی این درگیری و ناآرامی و اضطراب است. و این به مصداق) هسته ی درخت است (با انسان متولد و با او می میرد. هستی او دلیل نیستی اوست. اما انسان هم مانند هر پدیده یی دیگر با یک فاصله رو در روست. با یک زندگی، فاصله یی از تولد تا مرگ، و همچنان که هسته درخت می شود و بال و شاخ و برگ و پر و رنگ می گیرد، نیستی هم در دل هستی رشد می کند. انسان در گذران عمر خود، در اندیشه ها، کابوس ها، درگیری هایش، رشد نیستی را کم کم در می یابد و طعم تلخ ترس و سرانجام تسلط و نیروی غیر انکار آن را گردن می گذارد.

شهیدی انسان تاریخی، مذهبی را، در مسیر) یأس (که امید به حرکتش واداشته است، نشان می دهد و در این مسیر است که ستون های سنگی هراس و اندوه و ترس و ناکامی در برابرش قد برافراشته اند و گویی با سکوت خداوند روبروست. و این مسائل همه در برابر انسان) آزاد (گذاشته یی است که دنیای خود را تغییر داده است. انسانی که طی طریق می کند، تاریخ می سازد و زمین و زمان را زیر و رو می کند، خود را به آب و آتش می زند. و روز بروز با تغییرات و دگرگونی اندیشه و ساخت و ساز، نیروی بسیاری را به کار می گیرد. اما همه این دگرگونی های تاریخی بیرونی است و هیچ آرامش و آرامی و آسودگی را برای انسان بوجود نیاورده است درد و ترس و اضطراب همچنان ماندنی است، و نیستی و مرگ ادامه دارد.

از انسانی که در گذشته به) خدایان (بسیاری می اندیشید تا انسانی که امروز به) خداشکنان (بسیاری ایمان آورده است، چه تفاوتی می تواند باشد؟ شاید به ظاهر و شاید به یقین، در این فاصله یی تاریخی به خود شکستن (مشغول بوده است که سرانجام به این جا رسیده است. انسان در قرن بیستم به مرز دردناکی درآزمون تاریخی خود رسیده است. در شرایطی که عوامل خود ساخته اش روز بروز نسبت ها را تغییر می دهد و از ارزش و ماهیتش می کاهد و همچون مهره یی در میان میلیون ها مهره یی دیگر به حسابش می آورد. که حتی حفظ ساختمانهای یک شهر برزنده (بودن آن ها برتری یافته است. و این آخرین دست ساخته یی انسان است) بمب نرونی (نیرویی که همچون) مگس (می کشدش، بدون این که بخانه اش و شهرش آسیبی برساند. اکنون اضطراب به گونه یی دیگر بسیار وسیع تر و پر قدرت تر کاربردش را نشان می دهد. انسان به راحتی تیشه به ریشه یی خود میزند و این طعم تلخ شکست بنیادی انسان است.

انسان در قلمرو کابوس هایش که برگرفته از واقعیت های هستی اوست، اندیشه یی است که دست داود شهیدی را به کار واداشته است. و هرچند دیگر اینگونه اندیشیدن و کارکردن کم کم دارد برای عده ای عادت می شود و می توان تاثیرهای آن را در ادبیات و فرهنگ امروز بسیار جست. و اگر بخواهیم در گذشته یی دورتر) سرنخ های اینگونه اندیشیدن و دیدن و مطرح کردن را جستجو کنیم می توانیم از

داستایوفسکی (به) کافکا (واز) کافکا (به) هدایت (واز) هدایت (به) هزاران پراندیشی برسیم که تظاهرات شورنده و سوزنده ی آشوب های درونی شان را، با توجه به شناخت و دریافتشان از انسان و جهان، در نوشته ها و کشیده ها و دست ساخته هایشان منعکس کرده اند و همچنان که عشق از هر زبان نامکرر است، هربار این گونه انسان را مطرح کردن تازگی خود را ازدست نمی دهد. به خصوص انسان امروز که به فراموشی نشسته است و نمی خواهد به اندیشه هایش پروبال بدهد.

انسان های مضطرب و درمانده و دردمند) شهیدی (با تمام جاه طلبی و شکل پذیری که دارند، در جهان امروز راهی به جایی نمی برند. رستگاردهندگان از خواب چند هزار ساله شان برخاسته اند و هیچکس نیست که کمکی بکند. خداسکوت کرده است و انسان همچنان در تارهای خود تنیده اش، دست و پا می زند و جز مرگ رهایی ندارد.

شهیدی انسان را رو در روی انسان و در برابر هزاران پستوهای تاریک نشان می دهد که سرانجام در حالی (ادامه _____ ی راه را به او نشان می دهد که به) صلابه (کشیده شده است.

شهیدی گویی به تصویر کردن شخصیت ها و فضاهای دهشتناک نوشته های کافکا برخاسته است. شخصیت هایی که با درک ماهیت وجودی خود، نیروی اضطراب را در خود بیدار می کنند و به جان خود می اندازند. طراح، گذشته را) همراه امروز (برای نشان دادن) آینده (به کار گرفته است انسان او انسانی محدود و بسته نیست انسانی است تاریخی و مذهبی که همچنان در کابوسش دست و پا می زند.

طرح های داود شهیدی بسیار ساده کشیده شده اند. طراح نخواستنه است در کارهایش، در خط هایش، زیاده روی کند. اوسعی کرده است با استفاده از) هاشور (زدن در وهله ی اول به فضاسازی مناسب، برای هر طرحش بنشیند. خط ها را ریز و ساده به کار برده است. کمتر به ظرافت و زیبایی در کار اندیشیده است، و بیشتر خواسته است تا طرح هایش) بیان کننده (باشند. سعی شهیدی در نشان دادن فضای مناسب اندیشه اش باعث شده است تا طرح هایش به) کاریکاتور (تبدیل نشود و در آن ردیف هم به حساب نیاید.

شهیدی هر چند به طنز موضوع، بسیار توجه داشته است اما در پی) لوس (کردن موضوع به وسیله ی طنز نشده است. طنز را آنچنان به کار گرفته که لازم و مناسب بوده است. _.